

صورت‌بندی برهان نظم از منظر سوئینبرن

اصغر محمدی^۱

سحر کاوندی^۲

چکیده

برهان نظم ساده‌ترین، قابل فهم‌ترین و عمومی‌ترین برهان بر وجود خداوند است. در طول تاریخ روایت‌های متعددی از این برهان ارائه شده است که از درجات متفاوتی از قوت و دقت برخوردارند. به نظر نگارندگان معقول‌ترین و قابل دفاع‌ترین روایت از این برهان، روایت «استدلال از راه بهترین تبیین» است. روایت‌های کلاسیک، مقایسه‌ای، تنظیم دقیق، پیچیدگی غیر قابل تقلیل بیوشیمیایی و اطلاعات زیست‌شناختی ضمن آنکه هر یک روایت‌هایی مستقل هستند، اما به نظر می‌آید اگر بتوان این روایت‌ها را در خدمت «استدلال از راه بهترین تبیین» در آورد، برهان نظم می‌تواند نقش مؤثرتری در اثبات وجود خدا در کنار سایر براهین ایفا کند. سوئینبرن استدلالی ارائه کرده، که نتیجه آن - به زعم وی - محتمل بودن وجود خدا را نشان می‌دهد. او این بار را بر دوش برهانی استقرایی گذاشته است. ریچارد سوئینبرن در تقریر این برهان با تفکیک نظم جهان به نظم زمانی و نظم مکانی و صورت‌بندی جدیدی از برهان طرح و تدبیر، تلاش در خوری در این راه نموده است. در این جستار سعی شده تا تقریر و روایت سوئینبرن از برهان نظم که در آثار متعدد او به انحاء مختلف بیان شده است در یکجا و به صورت نظام‌مند تقریر شود، تا راه برای بررسی، نقد و یا تقویت آن هموارتر گردد. با جستجوی انجام گرفته این برهان تاکنون با نظامی که در این مقاله بدان پرداخته شده است، صورت‌بندی نشده است.

کلمات کلیدی: برهان نظم، نظم زمانی، نظم مکانی، تبیین علمی، سوئینبرن.

seyyedasghar@gmail.com

drskavandi@znu.ac.ir

تاریخ پذیرش: 1392/10/5

^۱ کارشناس ارشد، فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه زنجان

^۲ دانشیار، گروه فلسفه دانشگاه زنجان

تاریخ دریافت: 92/7/8

«این برهان [برهان نظم] شایستگی آن را دارد که همواره با ارج نام برده شود. این برهان کهن‌ترین، روشن‌ترین، و برای خردِ همگانی آدمی مناسب‌ترین برهان است. این برهان به مطالعهٔ طبیعت نشاط می‌بخشد...»

(کانت، 1383، ص 731)

مقدمه

برهان نظم و به تعبیر دقیق‌تر براهین نظم، براهینی تجربی و پسینی هستند. این براهین در شناسایی ویژگی‌های تجربی و پدیداری این جهان که دارای خصیصه نظمند تلاش می‌کنند و در صدد اثبات این ادعا هستند که هدف و غایتی در پس این موجودات از طرف طرّاحی با شعور وجود دارد. به عبارت دیگر: براهین نظم مدّعی اثبات وجود خدا از طریق شواهد و قرائن پدیدارهای منظم در جهان طبیعت‌اند. بدین معنا که فرض وجود خدا را در پاسخ به چرایی نظم، بهترین تبیین می‌دانند. لذا فکرتِ نظم و غایتِ آن، ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی با هم دارند. از این روست که این براهین در اندیشهٔ متفکران مغرب زمین به براهین غایت‌شناختی (Teleological Arguments) معروف شده است که از واژهٔ Telos یونانی به معنای «غایت» ریشه گرفته است. برهان نظم از حیث تقریر، نوع روایت، و انتقال به دیگری، ساده‌ترین برهان بر وجود خداوند است. این برهان می‌تواند در چند گام و مرحلهٔ کوچک، آن هم به شیوهٔ ساده و قابل فهم ارائه شود. به عبارت دیگر: اگر از یک معتقد متعارف خواسته شود که بر اثبات وجود خدا دلیلی ارائه کند، بی شک تقریری - ولو ناپخته - از برهان نظم را ارائه خواهد داد و با زبان حال و یا زبان قال خواهد گفت: این جهان با این زیبایی‌های خیره‌کننده چگونه می‌تواند بدون طرّاح و ناظمی چون خدا پدید آید؟ نیز این برهان شاید قدیمی‌ترین برهان بر وجود خداوند باشد. بسیاری از فیلسوفان یونان باستان اشاراتی ولو ناپخته و نامنسجم به این برهان داشته‌اند. واینر در این باره اظهار می‌دارد: «برهان صنع در یونان در عرصهٔ تفکر ما قبل سقراطی پدیدار می‌شود، و تازه آن وقت هم ریشه‌های اسطوره‌ای قطع نشده است و معلوم نیست صفت زنده و غایتمند طبیعت، به جای نتیجهٔ صریح از شواهد و قراین، تا چه اندازه دادهٔ تجربی تلقی می‌شده است.» (واینر، 1385، ص 773)

به عنوان مثال افلاطون در رسالهٔ تیمائوس به طرز واضحی به مفاد این برهان با سبک و سیاق خود اشاره می‌کند: «اکنون می‌خواهیم شرح دهیم که آنکه جهان و عالم «شدن» را به هم پیوست چه انگیزه‌ای برای این کار داشت. او خوب بود و خوب همیشه و در هر مورد و نسبت به همه از حسد

بری است و چون از حسد بری بود، می‌خواست که همه چیز تا حدّ امکان شبیه به خود او شود... چون خدا می‌خواست همه چیز تا حدّ امکان خوب شود نه بد، و چون دید هر چه محسوس و دیدنی است ثبات و آرام ندارد، بلکه گرفتار جنبشی بی‌نظم و سامان است؛ از اینرو بی‌نظمی را به نظم مبدل ساخت. زیرا بر این عقیده بود که این حال مطلقاً بهتر از حال نخستین [بی‌نظمی] است. (افلاطون، 1366، ص 1839)

اما انگیزه فیلسوفان دوران مسیحیت در ورود به بحث اثبات وجود خدا و از آن میان به برهان نظم، بی‌گمان ریشه در کتب مقدس آنها داشته است. در رساله رومیان 1، 19-21 این عبارات آمده است: «چرا که آنچه می‌توان از خدا شناخت، بهر آنان عیان است. زیرا خدا آنان را برایشان عیان ساخته است. از زمان آفرینش جهان، امور نادیدنی خدا، به میانجی اعمال و قدرت جاودان و الوهیت او بر خرد نمایان است. آن‌چنان که ایشان را عذری نیست. (عهد جدید، 1389، ص 763)

در قرون وسطی مهم‌ترین کسی که این برهان را مطرح کرد توماس آکویناس بود. البته قبل از آکویناس کسانی چون آگوستین و بوئتیوس اشاراتی به این برهان داشته‌اند. اما آکویناس آن را به صورت ضابطه‌مند، مستقل و جداگانه در کتاب دوران ساز خود *الهیات جامع* تحت عنوان روش پنجم در اثبات خدا مطرح کرد. با زایش و گسترش علوم جدید علاقه به احیای این برهان در اروپا دوباره جان گرفت. دانشمندانی چون کوپرنیک، رابرت بویل، اسحاق نیوتن و دیگر عالمان علوم تجربی با بهره‌گیری از دانش‌های نوین در تقویت این برهان کوشیدند. (واینر، 1385، ص 776 - 777)

نا گفته نماند که برهان نظم برغم پیشرفت و تکامل، مورد نقدهای عنیف و جدی هم واقع شد. مهم‌ترین منتقد این برهان، فیلسوف تجربی مسلک اسکاتلندی، دیوید هیوم، بود که نقادی‌های او این برهان را بیشتر بر سر زبان‌ها انداخت و بیش از پیش مورد توجه و نقد و بررسی قرار داد. اما در دوران معاصر، فیلسوفان دین‌متدین با بهره‌گیری از پیشرفت‌های فلسفی در حوزه معرفت‌شناسی و فلسفه علم به انتقادات هیوم پاسخ گفتند.

باری، روایت‌های متعددی که از این برهان ارائه شده به وضوح نشان دهنده تکامل شگفت‌انگیز آن است. هر چه از روایات سنتی تر به روایات مدرن و معاصر می‌رسیم به روشنی از نقاط ضعف کاسته و بر نقاط قوت این برهان افزوده می‌گردد. یکی از دلایل اصلی این تکامل آمیختگی این برهان با یافته‌های علوم تجربی و نیز در برخی روایت‌ها تلفیق آن با برهان کیهان‌شناختی به عنوان یکی از مقدمه‌های آن است. گرچه متفکرانی بر اساس همین عامل گسترش و پیشرفت علوم تجربی و تکیه بر نظریاتی چون فرگشت، به نقد برهان نظم و خداآوری پرداخته‌اند.

در این مقاله با تأکید بر روایت سوئینبرن، بر آنیم تا نشان دهیم برهان نظم هنوز شخصیت و جایگاه خود را به مثابه راهنمای انسان به ماوراءالطبیعه دارد ولو نتواند به صورت مطلق و یقینی خدا را اثبات کند. این برهان هنوز مورد مراجعه اکثر دین‌داران در تأیید باورهای دینی است و با توجه به گسترش علوم تجربی و عرض اندام کردن بدیل‌ها و رقیب‌های جدی از طرف این علوم بر تبیین پدیدارهای جهان، لازم است تا تقریرهای نوین و قوی‌تری از این برهان ارائه گردد.

پیش از آنکه به تقریر سوئینبرن از برهان نظم بپردازیم، ذکر چند نکته خالی از فایده نخواهد بود. نکته اول اینکه سوئینبرن مفکری خداپاور (Theist) است. و خداپاوری (Theism) به طور مختصر عبارت است از اینکه جهان وجود دارد، چون خدایی هست که آن را به وجود آورده و از آن محافظت می‌کند و نیز قوانین طبیعت همه در کاراند. زیرا خدایی هست که باعث فعالیت و عمل آنها می‌شود. به عبارت دیگر این فرضیه‌ای است که بنا بر آن یک شخص - مثل خدا - این اشیا را به خاطر غایاتی پدید آورده است. این شخص مستقیماً و بلاواسطه بر روی جهان عمل می‌کند، همانگونه که ما مستقیماً با مغزمان کار می‌کنیم، با این تفاوت که جهان بدن خدا نیست؛ سوئینبرن را می‌توان جزء خداپاورانی دانست که به خدای شخصی و انسان‌وار معتقداند. اما نه از آن دست فلاسفه‌ای چون ارسطو که انسان‌وار بودن را همراه با داشتن جسم می‌دانند. سوئینبرن مانند فلاسفه‌ای چون جان لاک معتقد است که می‌توان خدایی را در نظر گرفت که شخص و انسان‌وار بوده ولی جسم نداشته و مجرد از ماده و جسم باشد و از این طریق صفاتی چون ابدی بودن، اراده، قدرت، علم، خیرخواهی مطلق برای چنان خدایی اثبات می‌کند. (Swinburne, 2004, p.8)

نکته دوم آنکه سوئینبرن سه کتاب مهم در باب خداپاوری دارد که هر کدام ادامه منطقی دیگری است. کتاب اول وی سازگاری خداپاوری (*The Coherence of Theism*) است که در آن تلاش دارد تا نشان دهد خدا باوری در درون خود دچار پارادوکس و تناقض نیست، آن‌گونه که برخی از فیلسوفان دین غیر دینی و یا ضد دین اظهار می‌کنند. کتاب بعدی وی، وجود خدا (*The Existence Of God*) است که در آن قصد دارد نشان دهد که وجود خدا محتمل‌تر از عدم او است؛ لذا بیشترین هم خود را صرف تقریر و تبیین براهین استقرایی بر وجود خدا می‌کند و کتاب سوم وی، ایمان و عقل (*Faith And Reason*) است که در آن سعی در تبیین نقش ایمان و ارتباط آن با عقل دارد.

نکته آخر اینکه باید تأکید کرد نباید از این نوشته چنین استنباط شود که سوئینبرن برهان نظم را یک برهان قیاسی کاملاً معتبر می‌داند. به هیچ وجه چنین نیست. او اذعان دارد که این برهان صرفاً گواهی معقول بر وجود طراح توانا و عالم است. آنجا که می‌نویسد: «برای من کاملاً روشن است که

هیچ برهان نظم زمانی‌ای، خواه راه پنجم آکویناس و خواه هر استدلال دیگر، نمی‌تواند یک استدلال قیاسی معتبر و قابل قبول باشد. با وجود اینکه بدون تردید نظم فراگیری در جهان هست، لیکن مراحل اثبات آن از مقدمه تا نتیجه، استدلال قیاسی قابل قبول و موثقی نیست.» (Swinburne,) (2004, p.155)

تقریر سوئینبرن از برهان نظم

صورتبندی طرح شده در این مقاله از برهان نظم در هیچیک از آثار سوئینبرن با این کیفیت نیامده است. نگارندگان حتی در مقالات و کتاب‌هایی (1) که در نقد و بررسی آثار سوئینبرن عموماً و برهان غایتمندی او خصوصاً نوشته شده، تقریر وی از برهان نظم را به صورتی که در این جستار آمده است نیافتند. نکته بسیار مهم آن است که برهان نظم سوئینبرن را نباید جدا از سایر براهین وجود خدا دانست. به نظر سوئینبرن مجموع براهین وجود خدا، نشان می‌دهد که احتمال وجود خدا از عدم او بیشتر است. او این نکته را ذیل احتمالات موسوم به بیزی می‌داند.

الگوی سوئینبرن اینگونه است که جمع میزان احتمال وجود خدا و میزان احتمال وجود نداشتن خدا را برابر در نظر می‌گیرد، به این اعتبار که، این دو یک منفصله حقیقی را می‌سازند. در این صورت، اگر احتمال هر طرف افزایش یابد، احتمال طرف مقابل کاهش می‌یابد. در این الگو، سوئینبرن میزان احتمال اولیه هریک از این دو حالت را معین نمی‌کند؛ لذا از حساب احتمالات با الگوی بیزی سود می‌جوید.

گام بعدی بررسی شواهد مؤید هر یک از دو گزینه است. سوئینبرن در اینجا از روش تبیین، سود می‌جوید. او نشان می‌دهد که پدیده‌هایی همچون نظم عالم، تجربه دینی، معجزه و مانند آن با فرض خدا تبیین بهتری می‌یابند؛ لذا، این امور میزان احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهند. در مقابل، پدیده شر، که غالباً خداناباوران به منزله شاهدی بر صدق وجود نداشتن خدا از آن استفاده می‌کنند، میزان احتمال وجود خدا را پایین نمی‌آورد. بنابراین، برآیند پدیده‌ها به سود خداواری است و احتمال وجود خدا را در مقابل احتمال وجود نداشتن خدا افزایش می‌دهد (اکبری، 1390، ص 11) با مطالعه در آثار مختلف سوئینبرن، مقدمات استدلال را از میان مباحث ایشان بیرون کشیده و سعی کرده حتی‌الامکان شکل منطقی به آنها بدهد. گرچه ممکن است با تفحص بیشتر، مقدمات دیگری را هم بتوان از مباحث ایشان استخراج نموده و بر این تعداد افزود و در نتیجه برهان را به شکل دیگر و

متفاوت با این صورتبندی، تنظیم کرد. ولی به نظر می‌آید اهمّ مقدماتی که سوئینبرن را به اثبات خدا از طریق برهان نظم، رهنمون می‌شود، همین مقدمات باشند.

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم صورتبندی منطقی‌ای از برهان نظم به روایت سوئینبرن ارائه کنیم، می‌توان آن را در هشت مقدمه ارائه کرد. لذا ابتدا مقدمات هشتگانه این برهان ذکر کرده و سپس به تشریح هر یک از آنها می‌پردازیم.

مقدمه اول: جهان، جهانی منظم است. جهان می‌توانست فی حدّ نفسه نامنظم باشد و آشوب و هرج و مرج آن را فراگرفته باشد، لیکن به صورت عیان و آشکاری می‌بینیم که چنین نیست.

مقدمه دوم: نظم زمانی فراگیری در جهان حاکم است.

مقدمه سوم: از اصل وجود چنین جهانی (جهان دارای نظم زمانی) نمی‌توان تبیین علمی به دست داد. تبیین علمی شامل پدیده‌هایی است که در چارچوب قوانین علمی مندرج هستند و چون خود جهان داخل در چارچوب قوانین علمی نیست؛ لذا قابل تبیین علمی هم نیست.

مقدمه چهارم: تبیین بر دو نوع است: 1. تبیین علمی (Scientific Explanation)؛ 2. تبیین شخصی (Personal Explanation). تبیین علمی تبیینی است که در آن توسط قوانین علمی به چرایی رویدادها و پدیده‌ها پاسخ داده می‌شود. اما تبیین شخصی تبیینی است که پاسخ به چرایی پدیده و رویداد در گرو فرض یک فاعل ذی شعور و دارای اراده و قصد است.

مقدمه پنجم: از آنجا که نمی‌توان جهان را تبیین علمی کرد؛ لذا می‌بایست تبیین شخصی شود.

مقدمه ششم: بنا بر عرف علوم تجربی و دانشمندان، بهترین تبیین می‌بایست ساده‌ترین تبیین باشد.

مقدمه هفتم: ساده‌ترین تبیین، همان تبیین شخصی است.

مقدمه هشتم: براساس مقدمه هفتم می‌بایست جهان واجد نظم زمانی را فاعلی دارای علم و قدرت و اراده بی‌نهایت پدید آورده باشد.

نتیجه: جهان توسط موجودی دارای علم و قدرت بی‌نهایت و اراده آزاد، یعنی خدا به وجود آمده است.

اینک به بررسی و توضیح تک تک مقدمات می‌پردازیم:

مقدمه اول: جهان، جهانی منظم است.

ابتدا باید تأکید کنیم که سوئینبرن براهین خود، از جمله برهان نظم را بر مشاهده پدیده‌ها (Phenomen) استوار می‌کند؛ لذا براهین او را می‌توان پسینی خواند. به عبارت دیگر: سیر برهان او

از معلول به علت است و البته معلول‌هایی مورد نظر اوست که مشهود انسان باشند. سوئیبنرن تأکید بلیغی بر این نکته می‌کند که جهان مورد مشاهده ما، جهانی است منظم و یا دست‌کم وجود نظم در آن بیشتر از بی‌نظمی است. «جهان همچنین می‌توانست ذاتاً آشفته و نامنظم باشد؛ لیکن چنین نیست -جهان بسیار منظم است-» (Swinburne, 2004, p154)

در واقع با این مقدمه سوئیبنرن پیشاپیش به اشکالات کسانی پاسخ می‌دهد که وجود نظم در جهان را یا دست‌کم وجود عینی آن را منکر هستند و نظم را زاده توهّم و تخیل آدمی می‌دانند که بر جهان تحمیل می‌کند. او وجود قوانین طبیعت را بهترین برهان بر وجود نظم در جهان می‌داند. همین قدر که قوانینی در جهان وجود دارد و آدمی براساس این قوانین می‌تواند پدیده‌ها را تبیین و آینده را پیش بینی کند، نشانگر وجود نظم و قاعده در جهان طبیعت است. مگر در جهان آشوبناک و نا منظم می‌توان به چرابی یک رخداد پاسخ گفت؟ مگر می‌توان پدیده‌ها را پیش‌بینی و سپس ضبط و کنترل کرد؟

مقدمه دوم: در جهان، نظم زمانی فراگیری وجود دارد.

این مقدمه را می‌توان یکی از ابتکارات و نوآوری‌های سوئیبنرن در روایتش از برهان نظم دانست. وی در آثار مختلف خود، آنجایی که بحث بر سر براهین غایت‌شناختی است، دست به تفکیک مهمی -لااقل به زعم خود- در میان نظم‌های مشهود در جهان می‌زند. به باور وی ما در جهان دو نوع نظم داریم: 1. نظم دارای حضور مشترک یا به تعبیر ساده و گویاتر، نظم مکانی؛ 2. نظم و قاعده دارای توالی (Regularities of Co-Presence) یا نظم زمانی (Temporal Order). این دو نوع نظم هم در میان مصنوعات بشری یافت می‌شود و هم در عالم طبیعت؛ به عنوان مثال چینش کتابها در کتابخانه براساس حروف الفبایی نویسندگان آن و ساختار چشم، کلیه، کبد و ... در انسان می‌توانند مثال‌هایی برای نظم مکانی باشند. با این تفاوت که مثال اول مصنوع بشری است، ولی مثال دوم پدیده‌ای طبیعی است. (Ibid, p.153)

او درباره نظم زمانی می‌نویسد: «در توالی رویداد منظم وقایع در قانون طبیعت شکل می‌گیرد. در کتاب‌های فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی ما می‌توانیم طرز رفتار تقریباً تمامی چیزهای جهان را فرا بگیریم. قوانین رفتار آنها می‌تواند به شکل فرمول‌های نسبتاً راحتی که برای انسان قابل فهم است بیان شود و با استفاده از آن فرمول‌ها می‌توان آینده را به درستی پیش‌بینی کرد. نظم جهان که در اینجا روی آن تأکید می‌کنم همان تبعیت از فرمول‌ها و قوانین ساده علمی می‌باشد. (Ibid)

به عبارت دیگر: رخداد‌های یکسان پدیده‌های جهان مثل آمد و شد شب و روز، حرکت زمین به دور خورشید، انبساط فلزات توسط حرارت، تبخیر آب در نقطه جوش معین و ... همگی بیانگر نظم زمانی هستند. البته همانگونه که گفته شد این نوع نظم در میان مصنوعات بشری هم یافت می‌شود؛ مثل حرکت پاهای یک رقصنده براساس استانداردهای مختص آن نوع رقص. (Ibid)

سوئینبرن چندان عنایتی به نظم‌های مکانی ندارد و استدلال مبتنی بر این نوع نظم را دارای عیوب و اشکالاتی می‌داند. لذا تمام هم خود را صرف نظم‌های زمانی کرده و با صراحت اعلام می‌کند که برهان نظم بر اساس نظم زمانی، فاقد مغالطه و اشکالات صوری است. (Swinburne, 1968, p.199)

سوئینبرن برای تقویت سخن خود، نوع تقریر توماس آکویناس از برهان نظم را که به راه پنجم شهرت دارد، براساس نظم زمانی دانسته و رمز قوت آن تقریر را هم در همین نکته ارزیابی می‌کند. توماس آکویناس که ترجیح می‌دهد راه پنجم خود را برهان تدبیر جهان بنامد، اشاره می‌کند که رفتار قاعده‌مند موجودات نشانگر آن است که این موجودات تحت تدبیر و هدایت موجود جاندار است که آنها را به سمت غایت و هدف خاصی به حرکت وا می‌دارد؛ لذا «موجود ذی شعور، مسئولیت رفتارهای ضابطه‌مند موجودات فاقد شعور را بر عهده دارد.» (Swinburne, 2004, p.155)

راه پنجم توماس آکویناس به این شرح است: «راه پنجم از تدبیر جهان اخذ می‌شود. ما مشاهده می‌کنیم اشیایی که فاقد علم هستند همچون اجسام طبیعی برای هدفی، عمل و فعالیت می‌کنند. این مطلب، از این امر روشن می‌شود که آنها همیشه یا تقریباً همیشه به شیوه واحدی برای نیل به بهترین نتیجه، عمل می‌کنند. از این رو، روشن است که آنها غایت خود را نه به طور اتفاقی بلکه از روی طرح و برنامه، به دست می‌آورند. اکنون هر آنچه فاقد علم است نمی‌تواند به سوی غایتی حرکت کند مگر اینکه توسط موجودی که برخوردار از علم و هوش است هدایت شود؛ همچون تیری که توسط تیراندازی هدایت می‌شود. بنابراین، موجود هوشمندی وجود دارد که همه موجودات طبیعی را به سمت غایت‌شان هدایت می‌کند و ما این موجود را «خدا» می‌نامیم. (ژیلسون، 1375، ص 127)

بنابراین، غرض از مقدمه دوم هم برآورده شد و آن اینکه جهان طبیعت دارای نظم زمانی گسترده و فراگیری است که بهترین مویذ آن وجود قوانین طبیعی است. این قوانین به بهترین نحو بازگو کننده این واقعیت است که پدیده‌های طبیعی در فرآیند زمانی، رفتارهای یکسان و مشابهی دارند و آلا قوانین علمی امکان تحقق نداشتند.

نکته قابل ذکر دیگری که می‌بایست در اینجا به آن اشاره کنیم آن است که سوئیبنرن نظم‌های زمانی را از حیثی به دو قسم تقسیم می‌کند: 1. نظم‌های زمانی پدیده‌ای؛ 2. نظم‌های زمانی بنیادی. نظم‌های زمانی پدیده‌ای نظم‌هایی هستند که رویدادهایی که بر خلاف قوانین بنیادی باشند، در آنها -ولو به ندرت- یافت می‌شود؛ از این رو نمی‌توان آنها را به صورت صد در صد و یقینی محاسبه کرد؛ مثلاً پاندول بر خلاف هوا حرکت می‌کند. به همین سبب قانون‌مندی‌های پدیده‌ای را قوانین احتمالی (Probabilistic Laws) نیز می‌نامند. اما «قانون‌مندی‌های بنیادی قوانین واضحی هستند که از طریق آنها انسان‌ها زندگی روزمره خودشان را مدیریت و هدایت می‌کنند. این نوع نظم‌ها حتی توسط انسان‌های با سطح سواد کمتر نیز قابل فهم است. مثلاً دانه‌هایی که بر اثر آب دادن، تبدیل به گیاه می‌شوند، انسان‌هایی که برای یک یا دو ماه غذا نخورند می‌میرند و ... (Swinburne, 2004, p.156)

لیکن «قانون‌مندی‌های پدیده‌ای از طریق اکثر قانون‌مندی‌های بنیادی میسر هستند. قانون‌مندی‌های پدیده‌ای براساس قوانین شیمی درباره ترکیب ممکن اتم‌ها، تشکیل مولکول‌ها و در نهایت برای اشیای جامد است. این‌ها از قوانین فیزیکی حاکم بر الکترون‌ها، پروتون‌ها و نوترون‌های تشکیل دهنده اتم‌ها نشأت می‌گیرند؛ و براساس قوانین حاکم بر کوارک‌های تشکیل دهنده نوترون‌ها و پروتون‌ها هستند. و ... بنابراین جهان فیزیکی به گونه‌ای است که توسط قوانین بنیادی تقریباً ساده-ای در مورد اجزای سازنده بسیار کوچک و غیرقابل رویت در جهان هدایت می‌شود... قانون‌مندی‌های پدیده‌ای با چیزهایی که همیشه اتفاق می‌افتند سر و کار ندارند و فقط با چیزهایی مربوط هستند که تقریباً همیشه اتفاق می‌افتند. بنابراین، آنها اگر نگوئیم به طور کامل، دست کم بسیار قابل اعتماد هستند. (Ibid)

مقدمه سوم: جهان واجد نظم زمانی را نمی‌توان تبیین علمی کرد.

این مقدمه سعی در اثبات و تفهیم این مطلب دارد که اصل وجود جهان که اولین پدیده و قرینه بر وجود خداست، چیزی است که علم (Science) از تبیین آن عاجز است. به عبارت دیگر: اینکه چرا جهان هست در حالی که می‌توانست نباشد و اینکه چرا جهان واجد نظم است با آنکه می‌توانست فاقد آن باشد، چیزی است که علم را یارای پاسخ به آن نیست. برای توضیح بیشتر مطلب ابتدا باید توضیحی در خصوص ماهیت تبیین علمی داد تا بدانیم چرا تبیین علمی عاجز از تبیین اصل وجود جهان و نظم موجود در آن است؟

تبیین (Explanation) عبارت است از پاسخ به چرایی امور. اگر گزاره‌ای مانند «هوا گرم است.» یک گزاره صادق باشد، آنگاه پاسخ پرسش «چرا هوا گرم است؟» را تبیین گزاره «هوا گرم است.» می‌نامیم. حال تبیین علمی در صدد پاسخ به چرایی پدیده‌ها و رویدادهایی است که در جهان طبیعت اتفاق می‌افتند. بنابراین، تبیین علمی محدود به پدیده‌های داخل در طبیعت است و نه اصل وجود طبیعت. قوانین علمی به روابط میان پدیده‌های طبیعت می‌پردازند و از این رهگذر در تبیین امور اقدام می‌کنند. به عبارت دیگر: «علم فقط می‌تواند اوضاع و احوالی مانند s_2 را بر اساس اوضاع و احوال پیشین مانند s_1 و برخی قوانین طبیعی که اوضاع و احوالی شبیه s_2 را از اوضاع و احوال شبیه s_1 به وجود می‌آورد، تبیین کند. مثلاً می‌توان وجود سیارات در موقعیت و وضعیت کنونی‌شان را به‌وسیلهٔ اوضاع و احوال قبلی منظومه تبیین کرد. (Swinburne, 1995, p.2)

نکتهٔ دیگری که می‌بایست بدان تأکید کرد این است که نظم زمانی موجود در طبیعت مطابق با کلی‌ترین و عام‌ترین قوانین طبیعی است. اما این کلی‌ترین و عام‌ترین قوانین چه هستند، باز علم از توجیه و تبیین آن‌ها عاجز است. «اینکه این جهان هست و اینکه منظم هم هست امر بسیار قابل توجهی است و این نکته فراتر از توان علم است که آن را تبیین کند. ناتوانی علم از تبیین این امر، یک مسألهٔ موقت و امروزی و از سر ضعف علوم تجربی در قرن بیستم نیست، بلکه به آن خاطر است که ظرفیت و توان تبیین علمی بیش از این نیست. زیرا تبیین علمی به خاطر ماهیت آن محدود به برخی قوانین طبیعی و نحوهٔ قرار گرفتن اشیای فیزیکی است. اما پرسش‌های من ناظر به اصل وجود قوانین طبیعی و اشیای فیزیکی است.» (Swinburne, 2004, p.158)

مقدمهٔ چهارم: تبیین بر دو گونه است: تبیین علمی و تبیین شخصی

در مقدمهٔ سوم سوئینبرن تأکید کرد که اصل وجود جهان و قوانین عام و بنیادی آن را نمی‌توان تبیین علمی کرد. سؤال این است که آیا روش دیگری برای تبیین آنها هست یا خیر؟ پاسخ سوئینبرن مثبت است. وی تبیین را بر دو قسم می‌داند: علمی و شخصی. در مقدمهٔ سابق توضیح اجمالی تبیین علمی گذشت. سوئینبرن در این باره اظهار می‌دارد: «با این حال نوع دیگری از تبیین هست که ما در هر زمانی آن را به کار می‌گیریم و به نظر من روش مناسبی برای تبیین پدیده‌هاست. این آن چیزی است که من نامش را تبیین شخصی می‌گذارم. اگر ما نتوانیم تبیین علمی‌ای از وجود نظم و جهان ارائه بدهیم، شاید بتوان تبیینی شخصی ارائه داد. (Swinburne, 1995, p.1)

سوئینبرن این نکته را در بسیاری از آثار خود آورده و بر آن تأکید دارد. برای توضیح این مطلب وی نظم‌های زمانی را به دو گونه تقسیم می‌کند: 1- نظم‌های زمانی ای که توسط قوانین طبیعی قابل

تبیین هستند. 2- نظم‌های زمانی‌ای که توسط قوانین طبیعی قابل تبیین نیستند، بلکه برای تبیین آنها فرض یک فاعل دارای علم، قدرت، اراده آزاد و قصد و نیت آگاهانه ضروری است. به عبارت دیگر اگر در پاسخ به چرایی یک پدیده‌ای، وجود یک فاعل آگاه و دارای اراده‌ای را فرض بگیریم، در اینصورت به حوزه تبیین ناظر به شخص یا به طور ساده‌تر تبیین شخصی گام نهاده‌ایم. او در این باره می‌نویسد: «هنگامی که دینامیت منجر به انفجار خاصی می‌شود به دلیل آن است که در میان ویژگی‌های دینامیت قدرت چنان انفجاری و قابلیت اعمال چنان قدرتی تحت شرایط معین... وجود دارد. دینامیت در آن شرایط معین بایستی سبب انفجار شود. دینامیت چاره‌ای جز این و هیچ هدفی از آن انفجار ندارد. اما انفجار دینامیت علتی دارد؛ مثلاً تروریستی آن را منفجر کرده است. تروریست آن انفجار را به این دلیل انجام داده است که قدرت انجام چنان کاری و اعتقاد به اینکه چنان کاری سبب انفجار می‌شود و اراده انجام دادن آن انفجار را داشته است. او پدید آوردن انفجار را انتخاب کرد و می‌توانست کار دیگری انجام دهد. در اینجا ما دو نوع تبیین داریم: نوع نخست که بر حسب قدرت-ها و قابلیت‌هاست عبارت است از تبیین ناظر به اشیای بی‌جان؛ نوع دوم که بر حسب قدرت‌ها، اعتقادات و اهداف است عبارت است از تبیین ناظر به اراده یا ... تبیین ناظر به شخص. (سوئینبرن، 1385، ص 53)

سوئینبرن با وجود اذعان به این که تبیین‌های شخصی تاکنون نتوانسته‌اند قوانین عامی را در اختیار بگذارند -همچنانکه در علمی مثل روانشناسی و جامعه‌شناسی شاهد آن هستیم- ولی بر آنها تأکید فراوان دارد.

مقدمه پنجم: راه تبیین جهان توسل به تبیین شخصی است.

سوئینبرن در این مقدمه اعلام می‌کند که اصل جهان و پدیده نظم توسط یک فاعل دارای علم، قدرت، اراده آزاد، قصد و نیت آگاهانه و البته بی‌نهایت که مسئولیت جهان و آنچه در آن است را بر عهده دارد، به وجود آمده است. چنان که او می‌نویسد: «برهان نظم برهانی است که از طریق نظم ... در جهان به یک خدا یا به تعبیر دقیق‌تر به یک فاعل بسیار نیرومند آزاد مجرد ذی شعوری که مسئول آن نظم است رهنمون می‌شود.» (Swinburne, 1965, p.199)

حال بر فرض که دو نوع نظم زمانی داشته باشیم و به تبع آن دو نوع تبیین، آیا می‌توان آن دو را به یک نوع فرو کاست؟ طبق نظر سوئینبرن این احتمال وجود دارد: «دلایل و زمینه‌هایی وجود دارد که می‌توان برخی نظم‌های زمانی را نظم‌هایی که از طریق فاعل‌های ذی شعور و عقلانی ایجاد شده‌اند،

تبیین کرد و اینکه نظم‌های دیگری هم وجود دارند که جز از این طریق نمی‌توان آنها را تبیین کرد.» (Ibid, p.204)

مقدمه ششم و هفتم: بهترین تبیین باید ساده‌ترین تبیین باشد. و تبیین شخصی، ساده‌ترین تبیین است.

در توضیح این مقدمه ابتدا باید گفت که سوئینبرن نحوه ورود و طرح برهان نظم خود را مشابه کار دانشمندان علوم تجربی می‌داند. دانشمندان علوم طبیعی در مجموع بر این باورند که برای پاسخ به چرایی پدیده‌های طبیعی، بهترین پاسخ، پاسخی است که ساده‌ترین باشد.

فهم این مقدمه در گرو پذیرش و فهم مقدمه چهارم و پنجم است. توضیح آنکه از دیدگاه سوئینبرن اصل وجود جهان طبیعت و نظم مشهود در آن را به سه طریق می‌توان تبیین نهایی (Ultimate Explanation) کرد. مراد او از تبیین نهایی آن است که پاسخ به چرایی امور در یک مرحله‌ای به پایان برسد و آخرین پاسخ به چرایی در مورد یک پدیده را تبیین نهایی می‌نامد. به عبارت دیگر هر چیزی را نمی‌توان تبیین کرد. او در این راستا بیان می‌کند: «می‌توانیم شیء «الف» را به وسیله شیء «ب» و شیء «ب» را به وسیله شیء «ج» تبیین کنیم، اما در نهایت یک شیء یا اشیایی با صفات فلان و بهمان وجود خواهند داشت که همه اشیای دیگر به آنها وابسته‌اند. ما باید شیئی را به عنوان شیء نهایی بپذیریم.» (سوئینبرن، 1385، ص 77)

حال سؤال این است که در بحث ما آن تبیین کدام است؟ به عبارت دیگر آن کدام شیء است که سلسله پاسخ‌های ما را در چرایی جهان طبیعت و نظم آن متوقف می‌کند؟ سوئینبرن سه شق و بدیل ممکن را مطرح می‌کند:

1. تبیین ماتریالیستی؛ 2. تبیین انسان‌گرایانه؛ 3. تبیین شخصی.

سوئینبرن مقصود خود را از تبیین نخست چنین توضیح می‌دهد: «مراد من از تبیین ماتریالیسم دیدگاهی است که براساس آن وجود و عملکرد همه عوامل دخیل در تبیین انسانی، دارای تبیین کامل و ناظر به اشیای غیرجاندار است.» (همان، ص 77)

سوئینبرن در مقاله معروف خود «خدا به مثابه ساده‌ترین تبیین جهان» (God as the Simplest Explanation of the Universe) به توضیح تبیین‌های ناظر به اشیای بی‌جان و تبیین‌های شخصی پرداخته است. به طور خلاصه باید گفت: تبیین‌های ناظر به اشیای بی‌جان همان تبیین‌های علمی هستند. در چنین تبیین‌هایی، یک رویداد و پدیده را به واسطه حالت اولیه و یا علتی به علاوه قانون و یا قاعده موجود در طبیعت به طوری که این دو با هم ضرورت و یا دست کم احتمال قوی

برای بوجود آمدن آن پدیده را در پی داشته باشد، تبیین می‌کنیم. برای مثال قطعه آهن منبسط شده- ای را می‌بینیم و می‌دانیم که این قطعه آهن حرارت دیده است. به واسطه این قانون کلی که هر آهنی اگر حرارت ببیند منبسط می‌شود، به تبیین آن قطعه آهن مشهود می‌پردازیم. (Swinburne, 2010, p.1)

تبیین انسان‌گرایانه یک تبیین ترکیبی است از تبیین ماتریالیستی و تبیین شخصی. «یعنی نظریه‌ای که بر اساس آن از یک سو وجود و عملکرد عوامل نهفته در تبیین ناظر به شخص را نمی‌توانیم به طور کامل در شرایط بی‌جان تبیین کنیم و از سوی دیگر وجود و عملکرد عوامل نهفته در تبیین ناظر به اشیای بی‌جان را نمی‌توانیم کاملاً در شرایط مربوط به شخص تبیین کنیم. این نظریه را دیدگاه انسان‌گرا می‌نامیم. (سوئیبنرن، 1385، ص 78)

اما در تبیین شخصی ما یک پدیده را به واسطه شخص معینی با علم، قدرت، باور و قصد و هدف معینی تبیین می‌کنیم. به واسطه هدف، ما از نیت انجام آن عمل آگاه می‌شویم. از تکان دادن دست خود، می‌فهمیم که نیرویی دارم که موجب این حرکت شده و با به کار بردن ارادی این نیرو، خواسته‌ام با دوستم دست بدهم (هدف). نیز با فهم آرزوها، خواسته‌ها و باورهای مردم، می‌توان پی به اهداف ایشان برد. حال در بحث ما مدعا این است که پاسخ به چرایی اصل وجود جهان طبیعت و نظم آن را نمی‌توان تبیین علمی کرد -چنانکه گذشت-، بلکه می‌بایست تبیین شخصی از آن ارائه داد. سوئیبنرن پا فراتر گذاشته و ادعا می‌کند که متعلق این تبیین شخصی، انسان هم نمی‌تواند باشد. زیرا انسان قدرت، علم، و مقصودی به مراتب پایینتر و کوچکتر از این عظمت لایتناهی دارد. این نوع تبیین را متعلق به دیدگاه توحیدی می‌داند.

حال ببینیم سادگی این تبیین کجاست و به چه معناست. «در باب تبیین نهایی، آن نظریه‌ای نزدیک-ترین نظریه به صدق است که به هنگامی که پیش بینی دیگری برای یافتن پدیده‌های مشاهده پذیر نداریم، ساده‌ترین نظریه‌ای است که آن پدیده‌ها را پیش بینی می‌کند. ... خدا شناسی توحیدی به مراتب ساده‌ترین تبیین را از همه پدیده‌ها فراهم می‌آورد. (همان، ص 80)

سوئیبنرن ادعا دارد که این تبیین نسبت به تبیین‌های ماتریالیستی و انسان‌گرایانه، پدیده‌های عالم را به سادگی پیش بینی می‌کند. ساده‌ترین تبیین، تبیینی است که خالی از تعقیدها و پیچیدگی‌ها در پاسخ به چرایی پدیده‌ها باشد. به عبارت دیگر به میزان کمتر شدن علل برای تبیین یک پدیده، آن تبیین رو به سادگی می‌رود. مبنا قرار دادن علت‌های معدود، شاخصه یک تبیین ساده است. از این حیث تبیینی ساده‌تر از آن تبیینی که تنها یک علت را مبنا قرار می‌دهد ممکن نیست. (همان، ص 82)

در آغاز این مقدمه گفته شد که سوئینبرن نحوه ورود و طرح برهان نظم خود را مشابه کار دانشمندان علوم تجربی می‌داند. این نکته در همین جا نمود پیدا می‌کند. دانشمندان علوم طبیعی مبنا قرار دادن یک کمیت بی‌نهایت را ساده‌تر از همان کمیت با مرتبه محدود [اما] خیلی بزرگ دانسته‌اند و همیشه فرض نخست را، چنانچه مشاهدات را به طور کاملاً برابر پیش بینی کند، مبنا قرار داده‌اند. «مبنای نظریه نیوتن در باب جاذبه آن بود که سرعت نیروی جاذبه بی‌نهایت است، به جای اینکه سرعت محدود، اما خیلی زیادی را مبنا قرار دهد (مثلاً $2000/325$ کیلومتر/ثانیه) ... تنها زمانی که انیشتاین در نظریه نسبیت عام خود الکترومغناطیس را به همان خوبی جاذبه مورد توجه و بررسی قرار داد، دانشمندان آن نظریه را به عنوان ساده‌ترین نظریه‌ای که رشته وسیعی از داده‌ها و اطلاعات را پوشش می‌دهد، پذیرفتند، داده‌هایی که دانشمندان آنها را به عنوان نتیجه نظریه‌ای پذیرفتند که بر اساس آن نیروی جاذبه با سرعت بی‌نهایت حرکت می‌کند.» (همان، ص 83)

مقدمه هشتم: پس جهان و نظم موجود در آن می‌بایست به توسط فاعلی با علم و قدرت بی‌نهایت پدید آمده باشد.

سوئینبرن از این نتیجه می‌گیرد که پذیرفتن شخصی با علم، قدرت و اراده بی‌نهایت می‌تواند ساده‌ترین تبیین در مقابل تبیین‌های ماتریالیستی و انسان‌گرایانه تلقی گردد؛ بنابراینکه فرض شخصی بدون هیچ محدودیتی، از فرض شخصی با محدودیت‌های گونه‌گون و فراوان، ساده‌تر و قابل قبول‌تر است. توضیح آنکه، جهان ما جهانی بسیار پیچیده و دقیق است. گفته شد که به زعم سوئینبرن، تبیین علمی عاجز از پاسخ به چرایی اصل جهان و نظم موجود در آن است. لذا تبیین شخصی به میان آمد. اگر بنا باشد برای پاسخ به چرایی این جهان از تبیین شخصی استفاده شود آیا می‌توان انسان را با این همه محدودیت‌های ادراکی، قوایی، اختیاری و ارادی، تبیین نهایی این جهان در نظر گرفت؟ یا ساده‌تر آن است که موجودی را در نظر بیاوریم که واجد علم، قدرت، اختیار و آزادی بی‌نهایتی باشد؟ او در این باره می‌نویسد: «اگر قرار است که فعل یک شخص، وجود و طرز عمل جهان را تبیین کند، ضرورت خواهد داشت که او شخص بسیار قدرتمندی باشد. فرضیه ساده‌تر آن است که به جای اینکه بنا را بر قدرت زیاد او بگذاریم، قدرتش را نامتناهی فرض کنیم. چنانچه قائل شویم که او به حد کافی قدرتمند هست که جهانی را با فلان و بهمان مقدار جرم پدید آورد، جای این پرسش خواهد بود که چرا قدرتش به جای آن حد، حد دیگری نداشت. اینکه قدرت خداوند نامتناهی است، طبعاً با این رأی سازگار است که هیچ گونه تأثیری علی از بیرون [ذات خداوند] وجود ندارد تا بر

چگونگی اعمال قدرتش تأثیر بگذارد و بنابراین ساده‌ترین اعتقاد آن است که اختیارات خداوند را نامتناهی بدانیم.» (همان، ص 84)

سوئیبنرن این نکته را در آثار خود، به ویژه در مقاله «خدا به مثابه ساده‌ترین تبیین جهان»، کتاب‌های *وجود خدا* و *آیا خدایی هست؟* به صورت مشروح و مفصّلی آورده است.

نتیجه: این فاعل دارای علم، قدرت و اختیار بی‌نهایت کسی نیست جز خدا و این جهان و آنچه در آن است فعل او و دال بر علم، قدرت، اختیار، قصد و هدف اوست.

این صورت منطقی برهان غایت شناختی سوئیبنرن بر وجود خداست، اما می‌توان در هر یک از مقدمات این برهان تشکیک‌های جدی کرد -چنانکه این کار انجام گرفته است- و پاسخ‌هایی هم از طرف سوئیبنرن در مقالات و کتاب‌هایش به آنها ارائه شده است. اما ما در این نوشتار فقط قصد تبیین و تقریر خود برهان و صورتبندی منطقی آن را داشتیم که امیدواریم در موضع دیگر به نقد و بررسی آن نیز بپردازیم.

جمع‌بندی و نتیجه

سوئیبنرن را می‌توان یکی از خداباوران امروزی دانست که وجود جهان را جز با فرض وجود خدایی آفریننده، قابل تبیین نمی‌داند. او با تأسی از برخی عالمان الهیات و فیلسوفان قرون وسطی چون توماس آکویناس سعی در ارائه براهینی بر وجود خدا دارد. یکی از مهم‌ترین براهینی که سوئیبنرن بر آن تأکید دارد برهان طرح و تدبیر و یا برهان غایت شناختی است. نمونه بارز و مهم برهان غایت شناختی، برهان نظم است که در طول تاریخ تقریرهای مختلفی را به خود دیده است. سوئیبنرن هم تقریر نوینی از این برهان ارائه می‌کند. او با تفکیک نظم زمانی و مکانی و تأکید بر نظم زمانی، به تبیین رفتارهای قاعده‌مند و منظم جهان و موجودات پرداخته و نتیجه می‌گیرد که این رفتارهای قانون‌مند را نمی‌توان بدون فرض موجود دارای اراده، قدرت، علم و آزادی بی‌نهایت تبیین کرد. او این تبیین را در مقابل تبیین‌های دیگر جهان، تبیینی به واقعیت نزدیک‌تر و در عین حال ساده‌ترین آنها ارزیابی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

(1) در مورد برهان نظم سوئینبرن کتاب‌ها و مقالات زیادی تاکنون نوشته شده است که از آن جمله‌اند:

Stephen T. Davis, *God, Reason and Theistic proofs*.

William Dembski, *The Design Inference Elimina*.

Robert T. Pennock, *Intelligent Design Creationism*, Intelligent Design Creationism and Its Critics.

Neil A. Manson, *God and Design, The teleological argument and modern Science*, This edition published in the Taylor & Francis e-Library, 2005.

Mark Wynn, *God and Goodness*, published by Routledge, London and Newyourk, 1999.

J.L. Mackie, *The Miracle of Theism, Arguments for and against the existence of god*, 1989

نیز به زبان فارسی مقالاتی از و یا درباره سوئینبرن ترجمه و یا نوشته شده است که بیشتر آنها مربوط به مقوله شر، دادباروی و ایمان است و کمتر در باب برهان نظم است و تا جایی که نگارندگان جستجو کردند مقاله مستقلی در مورد برهان غایت‌شناختی سوئینبرن یافت نشد.

منابع و مأخذ

[1] ژیلسون اتین، (1375)، *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی، سید محمود موسوی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

[2] سوئینبرن، ریچارد، (1375)، *آیا خدایی هست؟* ترجمه محمد جاودان، نشر دانشگاه مفید.

[3] عهد جدید، (1387)، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی.

[4] فیلیپ پی‌واینر، (1385)، *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها*، انتشارات سعاد.

[5] کانت، ایمانوئل، (1383)، *سنجش خرد ناب*، ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، انتشارات امیرکبیر، ویراست دوم.

[6] افلاطون، (1366)، *مجموعه آثار افلاطون*، رساله تیمائوس، ترجمه محمدحسن لطفی.

[7] اکبری، رضا، (1390)، «الگوهای خداآوری در دوران معاصر و ظرفیت‌های فلسفه اسلامی»، حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان.

[8] Swinburne, Richard, (2010), "God as the Simplest Explanation of the Universe" in *European Journal for Philosophy of Religion*, 2, 1-24; and in (ed).

[9] Swinburne, Richard, (2004), *The Existence of God*, second edited, Oxford University.

[10] Swinburne, Richard, (1968), "The argument from design" philosophy the journal of the royal institute of philosophy, vol. xliii no.1645, July. The Justification of Theism", www.leaderu.com/truth/3truth 1982 "Swinburne, Richard.